

■ **علی احمدی فراهانی**

زنده یاد حاج حبیب‌الله عسگراولادی تاریخ مجسم انقلاب اسلامی و از رازدانان آن بود. کسانی که با وی محشور بودند، ناخواسته با پخش هایی از اندیشه و عمل انقلابی آشنا می‌شدند و آن را به دیگران نیز منتقل می کردند. اینک در آستانه سالروز درگذشت آن جناب حمیدرضا ترقی از اعضای تاریخی وی را از جناب حمیدرضا ترقی از اعضای حزب مؤتلفه اسلامی جویا شده‌ایم. امید آنکه تاریخ پژوهان انقلاب و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■ ■ ■

آشنایی شما با مرحوم عسگراولادی از چه دوره‌ای و چگونه آغاز شد؟

بسم الله الرحمن الرحیم. در سال ۱۳۵۳ ایشان و شهید لاجوردی و مرحوم حاج‌حیدری در زندان وکیل‌آباد مشهد بودند و من هم به زندان افتادم و در آنجا بود که با این بزرگواران آشنا شدم. در آن زمان از گروه‌های مختلف سیاسی، افرادی در زندان‌های رژیم بودند. من از قبل، آشنایی خاصی با هیئت مؤتلفه و این آقایان نداشتم. آنها قبل از من، ۱۱۰۱۰ سالی می‌شد که در زندان بودند، آن‌هم در دوره‌ای که گروه‌های دیگر جندان فعالیتی در کشور نداشتند. بیشتر با حضرت آقا، شهید هاشمی‌نژاد، مرحوم آقای طبرسی و مبارزین مشهد ارتباط داشتم و از مؤتلفه کسی را نمی‌شناختم. آن زندان باعث شد از نزدیک با آنها آشنا شوم و به افکارشان، مخصوصاً مرحوم آقای عسگراولادی که کلاً با همه زندانی‌های سیاسی فرق داشت، پی ببرم.

منظورتان از اینکه می‌گویید ایشان بابقیه فرق داشت، چیست؟

همان‌طور که اشاره کردم در زندان از گروه‌های سیاسی مختلف افرادی بودند که همگی هم سعی می‌کردند تازه‌واردها را به سمت خود جذب کنند. بنده که از قبل طرفدار امام و مقلد ایشان بودم، طبیعاً به دنبال کسانی می‌گشتم که در خط امام باشند و بنوعی با ایشان ارتباط داشته باشند و بتوانند از آرا و افکار ایشان را به من منتقل کنند. به همین دلیل حضور مرحوم آقای عسگراولادی و دیگر بزرگان مؤتلفه برای من فرصت بسیار مغتنمی بود و بی‌درنگ جذب آنها شدم و خوشبختانه آنها هم مرا با اغوش باز پذیرفتند.

با توجه به فعالیت گسترده تشکیلاتی مجاهدين و تلاش آنها برای جذب نیروهای جوان، مرحوم عسگراولادی برای مقابله با این فعالیت‌ها چه می‌کردند؟

ایشان در زندان دائم مشغول کارهای فرهنگی و تبلیغی بود. با توجه به اینکه برای زندانیان ابد محدودیت‌های زیادی را ایجاد کرده بود و همین که می‌دید آنها دارند فعالیت و نیروسازی می‌کنند، جانشان را تعیین می‌داد و به محل دیگری تبعیدشان می‌کرد تا نتوانند دنباله کارشان را بگیرند. کار مرحوم عسگراولادی بسیار دشوار بود. ایشان در کادرسازی از توان فوق‌العاده بالایی برخوردار بود، احکام اسلامی را خوب می‌شناخت، مفسر قرآن بود و اطلاعات اسلامی و وسیعی داشت و به همین دلیل بسیار تأثیرگذار بود. البته تمام وقتش را صرف مطالعه و آموزش و کادرسازی می‌کرد، به همین دلیل زندان به اندازه دیگران برای ایشان سخت نمی‌گذشت و بسیار هم برای انقلاب و مبارزین عنصر تأثیرگذار و فعالی بود. مجاهدين خلق، چریک‌های فدایی و حزب توده در زندان بسیار فعال بودند. در مشهد بین کسانی که زندانی می‌شدند، طلبه زیاد بود که به دلیل مذهبی بودن، خیلی زود به مجاهدين خلق که ادعای مسلمانی و مبارز بودن داشتند جذب می‌شدند. حتی شهید هاشمی‌نژاد هم که در سال ۱۳۵۶ به زندان افتاد، به علت اینکه شناخت کافی نسبت به مجاهدين نداشت، همه طلبه‌ها را به سمت آنها سوق می‌داد، اما وقتی مجاهدين تغییر ایدئولوژیک دادند و به ماهیت آنها پی برد، به مبارزه با آنان پرداخت. در چنین فضای سنگینی روح عسگراولادی سعی می‌کرد مکاسب و دروسی از این قبیل را به طلبه‌ها درس بدهد که جذب مجاهدين نشوند. عده‌ای از افرادی که آن موقع از آقای عسگراولادی مکاسب و سایر دروس را آموختند، الان خودشان در مدارس علمیه مشغله‌ا از اساتید برجسته هستند. مرحوم عسگراولادی پایه بسیار درستی برای افراد گذاشتند که هم جلوی انحراف آنها را گرفت و هم بعدها جزو پایدارترین و قوی‌ترین نیروهای انقلاب شدند. اینها معمولاً افرادی هستند که با آگاهی و اختیار کامل جریان سیاسی مناسب خود را پیدا کردند.

مرحوم عسگراولادی و شهید لاجوردی در زمره معدود کسانی بودند که قبل از اعلام تغییر ایدئولوژیک سازمان مجاهدين به ماهیت آنها پی برده بودند. این مواجعه آنان با مجاهدين خلق چه خاطراتی دارد؟

همین‌طور است. مرحوم عسگراولادی، شهید لاجوردی و سایر همفکران آنها قبل از اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدين، انحرافات فکری آنها را تشخیص داده بودند و با آنها جلسات بحث زیادی داشتند. احمد حنیف‌نژاد در زندان شناخت درس می‌داد و درباره قیام امام حسین(ع) حرف‌های انحرافی می‌زد. یکی از کارهای ما این بود که با نواز وده‌های مجاهدين بحث می‌کردیم تا قبل از اینکه کاملاً آلوده و منحرف شوند، ذهن آنها را روشن کنیم.

از سران شاخص مجاهدين هم کسی در زندان مشهد بود؟
بله، مهدی ابریشمی‌چی بود که در تمرینات صبحگاهی سردهنست دودین ما بود. مسعود رجوی اهل چناران مشهد بود. علمی و چند نفر دیگر هم مشهدی بودند، ولی احمد حنیف‌نژاد و سعید کاشانی را به زندان مشهد تبعید کرده بودند. یکی از طلبه‌ها به نام خرسند در اثر تماس با اینها کلاً افکارش به هم ریخته بود. صبح‌ها ما معمولاً ۵۰ دور در اطراف حیاط می‌دویدیم و من سعی کردم در این فاصله با این بنده خدا حرف بزنم و او را متوجه بسیاری از انحرافات سازمان کردم. مهدی ابریشمی‌چی خیلی از این وضعیت ناراحت شد و آمد و پیش مرحوم عسگراولادی شکایت کرد که ما سه ماهه روی ذهن خرسند کار کردیم

و حالا ترقی آمده است و در ظرف دو ساعت هر چه را ما رسیدیم، پنبه کرده است. مرحوم عسگراولادی گفت: «ترقی چه تصویری دارد؟ شما بروید فکری به حال افکار و عقاید خودتان بکنید که می‌شود در عرض دو ساعت پنبه‌شان کرد.» آنها بسیار ناراحت شدند و از آن به بعد صحبت کردن مجاهدين با مرا ممنوع کردند.

در واقع تحریم‌تان کردند!

بله، ما برآمور گذاشتند که هر جا می‌روم هیچ مجاهد خلقی نتواند به من نزدیک شود. کاملاً بایکوتم کردند!

نظر مرحوم عسگراولادی چه بود؟

ایشان بسیار خوشحال بودند که مجاهدين خلق دارند نسبت به یکی از اطرافیان ایشان تا این حد حساسیت به خرج می‌دهند. البته من هم آرام نمی‌نشتم، چون آنها فقط روی نیروهایی که قبلاً روی آنها کار کرده بودند تسلط داشتند و درباره تازه‌واردها نمی‌توانستند کار چندتایی صورت بدهند. به همین دلیل هر فردی که تازه وارد زندان می‌شد، قبل از اینکه دست مجاهدين خلق به او برسد، به طرفش می‌رفتم و باب دوستی را با او باز می‌کردم و او را در جریان مسائل قرار می‌دادم. البته مجاهدين خلق هم بیکار نشستند و بعد از اینکه مرحوم عسگراولادی و شهید لاجوردی با آنها انعام حجت کردند که مواضعشان را به شکل واضح اعلام کنند، آنها هم اعلامیه دادند که این دو نفر مساواتی و نفوذی رژیم شاه هستند و در شهریور سال ۱۳۵۴ که سازمان مجاهدين اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک کرد، فضا فوق‌العاده حاد و سنگین شد. یادم هست وقتی آنها اعلام کردند ما تاکنون فقط از پوشش مذهب استفاده می‌کردیم و حالا دیگر لزومی به این کار نمی‌بینیم، شهید هاشمی‌نژاد فوق‌العاده ناراحت شد. قبلاً هر وقت به شهید هاشمی‌نژاد می‌گفتم اینها اعتقادات منحرفی دارند، احمد حنیف‌نژاد و سعید کاشانی را می‌خواست و اینها می‌آمدند و با روحانیون و مذهبی‌ها بحث و کارهایشان را توجیه می‌کردند و همیشه هم برای هر سؤال و اشکالی بالاخره جوابی داشتند. یادم هست مرحوم عسگراولادی بر سر مسائل فقهی خیلی با شهید هاشمی‌نژاد بحث می‌کرد و کاملاً اختلاف برداشت داشتند. آن روز‌ها کلاً نظر مبارزین به مجاهدين خلق مثبت بود و آنها را بچه مسلمان‌های شجاع و ایثارگری می‌دانستند و همه به آنها کمک می‌کردند. شهید لاجوردی و مرحوم عسگراولادی انصافاً خیلی شجاعت به خرج می‌دادند

«خوانشی از برخی تحولات پیش از انقلاب اسلامی

به بهانه سالروز درگذشت زنده‌یاد عسگراولادی» در گفت و شنود با حمیدرضا ترقی

نقش او در ارتقای بینش طرفداران امام کم‌نظیر بود

که در آن فضای سنگین علیه مجاهدين خلق حرف می‌زدند و کاری به این نداشتند که آنها و حتی دوستان خودشان چه موضعی را علیه آنها بگیرند.

هر دو فوق‌العاده انسان‌های باهوش و بصیری بودند. بقیه دورنمای مجاهدين خلق را می‌دیدند، اما اینها سال‌ها در زندان با آنها زندگی کرده و کاملاً به ماهیت آنها و عدم یابندگی‌شان به احکام و مسائل دینی پی برده بودند.

شهید لاجوردی با آنها چگونه بر خورد می‌کرد؟

مواضع شهید لاجوردی تند و تیزتر بود، اما معمولاً کمتر با آنها بحث می‌کرد، ولی مرحوم عسگراولادی اهل مباحثه بود و به خاطر خواندن دروس حوزوی و مطالعه وسیعی که داشت خیلی خوب هم از پس بحث برمی‌آمد. ایشان واقعاً تلاش می‌کرد زندان را به دانشگاه تبدیل کند و روزی ۱۴،۱۳ ساعت کار می‌کرد. هم درس می‌داد، هم تفسیر قرآن می‌گفت، هم تحلیل و هم مباحثه می‌کرد. خلاصه لحظه‌ای از تلاش برای آگاهی‌بخشی و روشنگری غافل نبود. نقش ایشان در جذب افراد و ارتقای بیش دینی و سیاسی نیروهای طرفدار امام انصافاً کم‌نظیر بود. زندان فرصت بسیار خوبی برای آشنایی با آرا و افکار و تاریخچه گروه‌های سیاسی مختلف بود، چون انسان اطلاعات را مستقیماً از سران آن جریانات می‌گرفت. مرحوم عسگراولادی درباره همه گروه‌ها تحلیل دقیقی داشت که خیلی برای امثال من مفید بود.

با آقا هم از تطبیقی برقرار شد؟

خیر. آقا را به زندان مشهد نیاوردند، بلکه ایشان را در سال ۱۳۵۴ دستگیر کردند و به تهران بردند، ولی بعد از آزادی از زندان گمانم در سال ۱۳۵۶ دیداری با آقا داشتند. من در آن جلسه نبودم، ولی وقتی آقا برای زیارت به مشهد آمدند، از مرحوم عسگراولادی درباره وضعیت مجاهدين خلق در زندان سؤال‌اتی کرده و ایشان هم به شکل مفصلی توضیح داده بود و تحلیلش بسیار برای آقا تازگی داشت. بعد از فوت مرحوم عسگراولادی خدمت آقا رفتیم و ایشان به آن دیدار و تحلیل‌های دقیق و ارزشمند مرحوم عسگراولادی اشاره کردند.

شما کی از آزاد شدید و از آن پس چگونه به ارتباط‌تان با مرحوم عسگراولادی ادامه دادید؟

آن روز‌ها رسم بود هر کس قرار بود از زندان آزاد شود، برایش مجلس ترحیم می‌گرفتند. مجلس ترحیم



دهه ۶۰ مرحوم حبیب‌الله عسگراولادی در آفتاب‌په آیت‌الله‌خانه‌تانی

آقای عسگراولادی بعد از آزادی از زندان در سال ۱۳۵۶ دیداری با آقا داشتند. وقتی آقا از مرحوم عسگراولادی درباره وضعیت مجاهدين خلق در زندان سؤال‌اتی کرده و ایشان هم به شکل مفصلی توضیح داده بود، تحلیلش بسیار برای آقا تازگی داشت. بعد از فوت مرحوم عسگراولادی خدمت آقا رفتیم و ایشان به آن دیدار و تحلیل‌های دقیق و ارزشمند مرحوم عسگراولادی اشاره کردند

توفیقاتی که در آن دوره زندان نصیب شد، دیگر هرگز پیش نیامد. در زندان بود که روی قرآن کار جدی‌نابین و نهج‌البلاغه را مرور و درباره مباحث چندین اسلامی مطالعه و بحث کردیم. **مؤتلفه در چه سالی مجدداً شروع به کار کرد و نحوه فعالیتش به چه شکل بود؟**

شروع کار مجدد مؤتلفه از سال ۱۳۶۴ بود. من هم برای شرکت در جلسات مؤتلفه از مشهد می‌آمدم. مرحوم عسگراولادی می‌گفت فعلاً تمام تلاش من این است که شمعک مؤتلفه را روشن نگه دارم. کار هم دشوار بود، چون تشکل‌های صنفی وابسته به حزب جمهوری پراکنده شده بودند و جمع کردن دوباره آنها خیلی کار داشت. مرحوم عسگراولادی در بازار و بین اصناف اعتبار خوبی داشت و توانست به‌تدریج دوباره آنها را جمع کند. از سال ۱۳۶۵ تا ۱۳۶۷ کم‌کم دفاتر استان‌ها هم شکل گرفتند و بالاخره مؤتلفه توانست کنگره‌اش را بر گزار کند و انتخابات داخلی انجام شود و حزب ساختار خود را پیدا کند. از تباط و مرحوم عسگراولادی با روحانیت خیلی خوب بود و همیشه چند تن از روحانیون شاخص و برجسته در شورای مرکزی حزب حضور داشتند که این مسئله فوق‌العاده اعتبار و وجهه اسلامی بودن مؤتلفه کمک می‌کرد.

بسیاری معتقدند مؤتلفه قائم به شخص مرحوم عسگراولادی بود و در غیبت و سپس فقدان ایشان، قدرت و اعتبار گذشته را ندارد. این تحلیل از نظر شما چقدر درست است؟

مرحوم عسگراولادی هم جزو نخستین اعضای مؤتلفه بود، هم با امام ارتباط نزدیک و بر پایه اعتماد و اطمینان کامل از جانب ایشان داشت، هم اطلاعات فقهی، سیاسی و اجتماعی ایشان بسیار عمیق و گسترده بود. این ویژگی‌ها به علاوه خصلت‌های برجسته اخلاقی ایشان جایگاه و شأن خاصی به ایشان داده بود که نه در مؤتلفه، نه در مشور گروه، حزب و سازمان دیگری چنین نمونه‌ای را نمی‌بینیم که هم مورد اعتماد روحانیت و بازار و مردم باشد و هم تا این درجه فهم دقیق از مواضع رهبری داشته باشد و آنها را به اعضای حزب منتقل کند. هم مرجع، علما و شخصیت‌ها به ایشان اعتماد کامل داشتند و لذا بدیهی است فردی با این خصایل در هر تشکیلاتی که باشد به خودی خود آن تشکیلات قائم به وجود وی می‌شود. به همین دلیل هم بود که خود ایشان تا زنده بود مصمم گرفت اولاً گردش نخبگانی را درون حزب شروع و تمرین کند و ثانیاً نسل‌های بعدی را در اداره امور حزب دخالت بدهد و تقویت کند تا به موقع جایگزین لایقی برای نسل قبلی باشند.

اساس این دیدگاه حزب مؤتلفه نیروهای جدید و جوانی را جذب کرد. ایشان بسیار تلاش کرد برای وحدت نیروهای اولسولگر محور باشد و همه مؤتلفه‌ی پس از کسب اجازه از اسام فعالیت خود را مجدداً از سر گرفت. مرحوم عسگراولادی انصافاً در احیای مجدد مؤتلفه نقش بی‌بدیلی داشت و همواره سعی می‌کرد جلوه‌هایی از مدیریت اسلامی را بر اساس آموخته‌های قرآنی و دینی خود ارائه دهد. یادم هست یک روز در مشهد هنگامی که در حیاط زندان با هم قدم می‌زدیم به من گفت نمی‌دانم خداوند مرا برای چه روزی زنده نگه داشته است، فقط می‌دانم باید خودسازی کنم و آماده باشم. همین روحیه ایشان بود که دوران زندان به‌جای فشار و ناراحتی برایم تبدیل‌ا به دوره خودسازی شد و در آنجا سعی کردم بر اطلاعات و آگاهی‌های دینی سیاسی خود بیفزایم. انصافاً

سخنان و تجربه‌های مرحوم عسگراولادی برای بسیاری از مبارزان خارج از کشور جالب و سازنده بود. در بسیاری از کشورها ایشان را به عنوان یار قدیمی امام می‌شناختند. به همین دلیل وقتی خاطر‌اتش را از پاریس، سنتا استاقیال و ارتباطاتی که با امام داشت نقل می‌کرد، برای آنها خیلی جالب بود، چون ایشان از چیزهایی حرف می‌زد که کمتر کسی از آنها آگاهی داشت. ایشان خیلی خوب می‌توانست با اطلاعات وسیعی که از تاریخ مبارزات داشت با دیگران ارتباط برقرار کند و حرف‌هایش برایشان جذاب و جالب بود. مرحوم عسگراولادی انسان بسیار قاطعی بود و به عنوان نماینده جمهوری اسلامی شش‌دانگ حواسش جمع بود ذرف‌ای به منافع ملی یا ارزش‌های دینی ما خدشه‌ای وارد نشود. در روابط دیپلماتیک هم نوعاً پرخورد ایدئولوژیک داشت و سعی می‌کرد حتماً حرف‌ها و اعمالش پیام داشته باشند و ارزش‌های انقلاب اسلامی را منعکس کند. ابداً اهل این نبود که به خاطر ملاحظات دیپلماتیک مورد پسند غربی‌ها ارزش‌های اسلامی و انقلابی را نادیده بگیرد. در سفرها خود را بگ تشرفات و برنامه‌های از پیش تعیین شده محدود نمی‌کرد و سعی داشت خودش از مسائل سرس دربیآورد.

گاهی در سفرها آنها سعی می‌کردند که مرحوم عسگراولادی با برخی از شخصیت‌ها ملاقات نداشته باشد، ولی ایشان با قاطعیت و اصرار وقت ملاقات را می‌گرفت و آنها واقعاً از نظر دیپلماتیک کم می‌آوردند. به دلیل سوابق طولانی در مباحثات و مناظرات کاملاً متوجه می‌شد طرف مقابل با طرح بعضی از موضوعات چه منظوری دارد و لذا در تعاملات بین‌المللی با تسلط کامل عمل می‌کرد. **در طول سال‌های طولانی تعامل و مرآوده با مرحوم عسگراولادی چه ویژگی‌هایی را در ایشان برجسته می‌دیدید؟**

نکته‌های که همواره برایم سرمشق و در بین ویژگی‌های منحصr به فرد ایشان بسیار بارز بود این بود که حتی لحظه‌ای از عمرش را به بطالت نمی‌گذراند. موقعی که به سفر خارجی می‌رفتم، اگر کار دیگری نداشست یا بحث مهمی را پیش می‌کشید و یا مطالعه می‌کرد. در نمازهای جماعت یا ابتدای سخنرانی‌هایش حتماً سعی می‌کرد آیاتی از قرآن را تلاوت و تفسیر کند و حدیث و روایتی بخواند. به طرز حیرت‌انگیزی خستگی‌ناپذیر بود. موقعی که مدیر کل کمیته‌امداد در استان خراسان بودم، گاهی پیش می‌آمد که با هم راه‌های بسیار طولانی و ناهموار و پر از گردنه‌ای را طی می‌کردیم و ایشان در طول مسیر سعی می‌کرد با من صحبت کند که از رانندگی خسته نشوم و یا خوابم نبرد. گاهی تا ساعت ۱۱ شب این طرف و آن طرف می‌رفتم و ایشان گاهی تا ۱۰، ۱۱ سخنرانی می‌کرد، از جاهای مختلف بازدید می‌کرد، با فرماندار، امام جمعه و سایر مسئولان ملاقات می‌کرد و برای همه این کارها هم وقت و انرژی و مهربانی فوق‌العاده صریح‌اللیحه ادب و شفقت و مهربانی فوق‌العاده صریح‌اللیحه و بی‌تعرف بود. در زندان خیلی ورزش می‌کردم و روزی ۳۰۰ تا سه‌میل می‌زدم، ۵۰ دور در اطراف حیاط می‌دویدم و ال‌بیلال بازی می‌کردم و به همین دلیل غذایم زیاد شده بود. موقعی که غذا می‌آوردند ما بسرای اینکه کمیونست‌ها رعایت نجس و پاک‌ی را نمی‌کردند اول غذای خودمان را می‌کشیدیم و بعد دیگر غذا را تحویل آنها می‌دادیم. عده‌ای در زندان اشتباه‌یشان کور شده بود. مرحوم عسگراولادی غذا را با آنها تعارف می‌کرد و وقتی نمی‌خوردند، می‌گفت دیگر اصرار جایز نیست و ظرف غذا را برمی‌داشت و جلوی من می‌گذاشت! بسیار رقیق‌القلب و نسبت به فقرا و نیازمندان دلسوز بود. امکان داشت کسی مشکلش را با ایشان مطرح کند و ایشان به دنبال حل آن نرود. در حل اختلافات خانوادگی تبحر و تخصص عجیبی داشت و مشاوره‌های بسیار خوبی می‌داد. در حل مشکلات اقتصادی و سیاسی هم قدرت عجیبی داشت. کلاً قدرت حل مسئله در ایشان ضرب بسیار بالایی داشت. آن هم به خاطر انس با قرآن و روایات و هوش و حافظه و خلاقیت فراوان بود. کمتر کسی را می‌شناسم که عبارات و جملات را با دقت ایشان در حافظه سپرده باشد. بسیار اهل مشورت بود و با اینکه خود در بسیاری از مسائل صاحب نظر بود، امکان نداشت بدون مشور و مشورت با دیگران تصمیم بگیرد. به جوانان بسیار بها می‌داد. خود من با ایشان حدود ۳۰ سال اختلاف سنی داشتم، ولی هرگز به یاد ندارم طوری با من رفتار کرده باشد که احساس کم‌خام و بی‌تجربه هستم. با دقت تمام به حرف‌های جوانان گوش می‌داد و طوری برخورد می‌کرد که انسان احساس شوری می‌کرد و دلش می‌خواست نظر بدهد و حرف بزند. توانایی ایشان در استفاده بجا و بموقع از آیات قرآن کم‌نظیر بود. یکی از کارهایش در زندان این بود که از ما می‌خواست آیات مربوط به موضوع خاصی را پیدا کنیم و درس‌هایی را که از آنها می‌گیریم یادداشت کنیم. بعد این نظرات را ببین و آنها را با هم مخلوط می‌کردیم و از بین آنها پنج، شش درس اساسی را بیرون می‌کشیدیم. به این ترتیب قرآن در زندگی ما جنبه کاربردی پیدا کرد و یاد گرفتیم به هر موضوعی از جوانب مختلف نگاه کنیم و به این ترتیب قدرت تحلیل ما تقویت شد. ایشان موقعی که از زندان آزاد شد کتابی نوشت که در آن حل و فصل مسائل خانوادگی به‌درستی نشان داده شده است. هر سال هم خانواده و خویشاوندان را به صورت اردو به مشهد می‌برد و روی آنها کار فکری انجام می‌داد. در رسیدگی به خانواده و قوم و خویش‌ها نظیر نداشت.

آخرین بار ایشان را در کجا ملاقات کردید و وضعیت حزب مؤتلفه را پیش از ایشان چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آخرین بار ایشان را در بیمارستان دیدم. ایشان خیلی نگران آینده مؤتلفه و امیدوار بود که مؤتلفه بتواند مسیرش را درست ادامه دهد. درباره کمیته امداد هم توصیه‌هایی داشت. یک روز قبل از اینکه به بیمارستان برود به شورای مرکزی حزب آمد و خداحافظی کرد. می‌گفت هنوز کارهای ناتمام زیادی دارم و مردم هستم که باید به بیمارستان بروم یا نروم. فقدان ایشان چه به لحاظ معنوی و چه از نظر خط‌دهی کاملاً در حزب ملموس است. ایشان اهداف بسیار بالایی داشت که اگر می‌توانست در کنگره بعدی حزب شرکت و پیش را اجرایی کند، حزب با سرعت زیادی پیش می‌رفت. البته چون پیشاپیش امور اجرایی را به دست دیگران سپرده بود حزب از این نظر دچار مشکل نشده، اما اعتبار و موقعیت حزب و حل و فصل مسائل مختلف به خاطر خلأ وجود ایشان آسیب دید.

با تشکر از فرصتی که در اختیار ما قرار دادید.

خاریچ

فکتوگو ۹۸۴۹۸۴۹

۹ جوان

روزنامه جوان | شماره ۵۵۱۲